



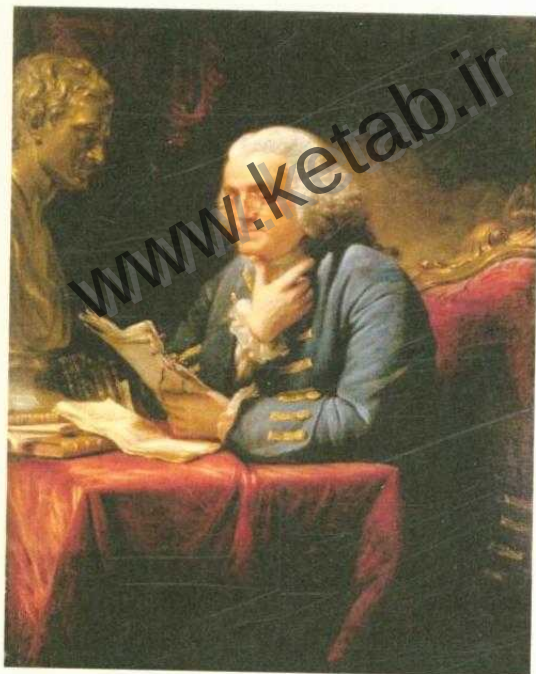
کتاب‌های بزرگ ۱



بنجامین فرانکلین

زندگی من

بهنام چهارزاد



از طرح جامع بازآفرینی پارسی آثار بزرگ ادبیات کلاسیک جهان
کتاب‌های بزرگ (منتخب آثار فاخر میراث فرهنگی بشری)

○ سرشناسه : فرانکلین، بنجامین ۱۷۰۶-۱۷۹۰ Franklin, Benjamin

عنوان و نام پدیدآور : بنجامین فرانکلین زندگی من، ویراستار: جوئیس ای چاپلین/مترجم: بهنام چهرزاد ○ مشخصات نشر : تهران : چهرزاد ، ۱۴۰۰ ○ مشخصات ظاهری : ۵۳۵ صص مصور
○ فروست ... : از طرح جامع بازآفرینی پارسی آثار بزرگ ابیات کلاسیک جهان / کتاب های بزرگ منتخب کتابهای فاخر میراثفرهنگ بشری ۱

○ شابک: 978-622-97548-3-2 وضعیت فهرست نویسی : فیا

○ یادداشت : عنوان اصلی : Benjamin Franklin's autobiography : an authoritative text contexts, criticism, c2012.

○ یادداشت : کتابنامه موضوع فرانکلین بنجامین ۱۷۹۰-۱۷۰۶ ○ Franklin, Benjamin

موضوع : دولتمردان -- ایالات متحده -- سرگذشتنامه ○

موضوع: Statesmen -- United States -- Biography

○ شناسه افزوده : چاپلین، جوئیس ای.، م. ویراستار E Chaplin, Joyce

○ شناسه ام ۵۵ : چهرزاد، بهنام، ۱۳۵۸ - ، مترجم ○ رده بندی کنگره E۳۰.۲/۶

○ رده بندی دیویی ۹۲۰.۹۲۳۰۰۹۲ شماره کتابشناسی ملی : ۸۴۹۶۰۷۵ ○ اطلاعات رکورد: فیا

کتابشناسی

نقش ۱۴۱۹۹

ناشر تخصصی کتابهای بزرگ فرهنگ و ادبیات جهان

بنجامین فرانکلین: زندگی من / بهنام چهرزاد

ناشر: چهرزاد / طرح جلد اجرای رایانه ای ایده ناشر از محسن سعیدی

نویت چاپ: پنجم تابستان ۱۴۰۳

شمارگان ۱۰۰ جلد

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۵۴۸-۳-۲

قیمت: ۵۶۰ هزار تومان

Email: chehrzadpub1924@gmail.com

Instagram: entesharat_chehrzad

تمامی حقوق چاپ و نشر این کتاب متعلق به ناشر است

This book is a Persian version/translation of:

AUTOBIOGRAPHY OF BENJAMIN FRANKLIN

Edited from his manuscript; with notes by John Bigelow

Printed in Philadelphia by J.B. Lippincott & Co.

London: Trubner & Co. 1869

And adaptation with

Benjamin Franklin's Autobiography

Edited by Joyce E. Chaplin, Press 2015

Norton & Company, New York

and

supplemental footnotes of Benjamin Franklin's of other writings of his old exemplars published in 18th century and especially put upon of the works of Benjamin Franklin: several political and historical tracts and many letters official and private by David Sparks printed in 10 volumes in Boston 1840 by Behnam chehrzad in Iran, Tehran 2017

*from vast sketch translation of **great books** of all legacy by world literature to Persian language in*

chehrzad publication-tehran-1



بنجامین فرانکلین (۱۷۹۰-۱۷۰۶) دولتمرد، دانشمند، مخترع و ادیب مشهور فرهنگ جهان و آمریکا را از خانواده‌ای در پستون آمریکا در سال ۱۷۰۶ در بوستون آمریکا از خانواده‌ای در پستون، گمنام و پیشه‌ور به دنیا آمد و کودکی‌اش را تا هفده سالگی که ترک وطن کرد در همین شهر گذراند و سپس برای دست یافتن به آینده‌ای روشن و راهی فیلادلفیا شد. در همین شهر پا گرفت، به افتخارات بزرگی در زمان خود دست یافت و نام آن را با نام خود گره زد و در همین شهر جان سپرد. نمایه مختصر جزئیات وقایع زندگی او در چشم‌انداز پایان کتاب آمده است. همچنان که اشاره به جایگاه و موقعیت تاریخی کتاب او زندگی‌نامه خودنوشت در مقدمه مختصر اما جامع خانم پروفیسور جوئز چاپلین ویراستار زندگی‌نامه فرانکلین (۲۰۱۲) در مجموعه دوره تکمیلی و انتقادی انتشارات نورتن (از برگزیده کلاسیک‌های بزرگ تاریخ ادبیات غرب) ذکر شده است.

توضیحات فنی مترجم

در تمام متن، پانوشت‌های بی‌نام از جویز چاپلین و ویراستار امریکایی می‌باشد، مگر در موارد معدودی که پانوشت مترجم و ویراستار در یک شماره می‌گنجید که ذکر نام ویراستار امریکایی، برای جدا سازی دو پانوشت ضروری بود. پانوشت‌های با علامت (م) از مترجم و پانوشت‌های ویراست ۱۸۶۹ بایجلو که متن اصلی مورد استفاده بود با همان نام بایجلو و چنانچه خود بنجامین فرانکلین ملاحظه یا یادداشتی بر حاشیه متن داشت با ذکر نام او در پانوشت (یا عموماً علامت تمایز *) به فارسی برگردانده شد تا پانوشت‌ها حتی‌المقدور کم‌وکسری نداشته باشند و جامعیت آگاهی خواننده هوشیار را پوشش دهند. به علت روانی بخشی متن پانوشت‌های طولانی‌تر با شماره مربوطه در علامت [] به آخر کتاب منتقل شدند که از آنجا که مهیاساختن آنها جزو کوشش مضاعف مترجم بوده بخش‌های مهمی از مکاتبات و نوشته‌های دیگر نویسنده در رابطه با متن و ترجمه پیوسته‌گیرند، خوانندگان برای مخاطب کنج‌کاو خالی از ضرورت و مسرت نخواهد بود و حتی در اغلب موارد به اهمیت خواندن خود کتاب می‌باشد. پانوشت‌های کوتاه‌تر بنا به ضرورت در همان صفحه مربوطه آمده‌اند تا ترجیحاً قرینی بر تکمیل انتقال رسانی بایسته فضای متن باشد. گفتن ندارد که در اینجا تمامی کوشش، دقت، حل معماهای متن و سره سازی معانی در پارسی توسط مترجم بدین منظور بود تا علاوه بر افزودن جهانی گوهرین به خاطره خواننده شریف، شاید دمی لبخند مسرت بر لبان یا برق لذتی روحی در چشمان وی نیز بنشانند بدان امید تا او، آنرا پیوسته بخواند یا بعنوان کتابی خوب به دیگری توصیه نماید، گواينکه نهايت

کوشش در ترجمه حتی المقدور روزنگاشت ها مقالات و ... فرانکلین در پانوشت های صفحات یا یادداشت های موخره کتاب به عمل آمد که خواندن آنها را بسی ضروری میکند چه مواد مطروحه در این آثار فرانکلین همچنان که چاپ های متعدد این کتاب در غرب و شرق نشان میدهد، هنوز از هر آموزه کسالت بار مدرن و امروزی شیرین تر و کاراتر است.

در باره منابع ترجمه

من تقریباً کار رو برداشت نخستین ام را از همان اولین ویراست موثق جان بایجلو (۱۹۱۱-۱۸۱۷ حقوقدان و دولتمرد امریکایی) چاپ ۱۸۶۹ فیلادلفیا براساس دستنوشته اصلی دکتر بنجامین فرانکلین (یافت شده در ۱۸۶۷) و انطباق آن با یک نسخه جیبی بر بنیان همین ویراست (۱۹۶۱ نیویورک signed class by lesse lemisich) به پایان رسانده بودم (پایان ترجمه کلی تابستان ۱۳۹۵) که ویراسته ۲۰۰۴ کلاسیک های ادبیات جهان دوره تکمیلی نورتون به دستم رسید. اصل متن زندگی نامه آلفه آنقدر در امریکا و اروپا مشهور و کلاسیک هست که تفاوتی با ویراست جان بایجلو نداشت اما پانوشت های سودمند ویراستار نورتون خانم جویر چاپلین در این ویراست که برپایه اطلاعات تکمیلی پروفیسور جی ای لئو لی می از دانشگاه دالی ور (نویسنده زندگی نامه مفصل ۳ جلدی بنجامین فرانکلین) استوار بود داده های سودمندی را در برداشت که پانوشت های آن را بدون ذکر نام در پانوشت های فارسی، و باقی پیوست ها را در آخر کتاب با ذکر نام او آورده ام. در حین پیشروی ترجمه طبعاً به مشکلاتی برمیخوردم که تنها سود جستن از شبکه اطلاعات جهانی (اینترنت) نیز کافی نبود. ازین رو از منابعی در کتابخانه خود یاری جستیم که فهرست آنها در آخر کتاب آمده است.

فهرست

۱۹	کوتاه در مورد تخصص ترجمه دورنمای کلی
۲۵	پیشگفتار مترجم
۳۵	مقدمه ویراستار امریکایی جوینز چاپلین

زندگی من : بنجامین فرانکلین

۵۳	بخش اول
۲۰۷	بخش دوم
۲۴۳	بخش سوم
۳۹۷	بخش چهارم

۴۱۱	از نامه های بنجامین فرانکلین به دوستان در مورد زندگی من
۴۱۸	راه مکت (راه ثروت): بنجامین فرانکلین
۴۲۹	از رساله در باب آزادی و ضرورت (حبر و اختیار)
۴۳۴	از روزنگاشت های سفر جوانی ۲۶-۱۷۲۴ از انگلستان به امریکا
۴۳۷	پانویس ها

۵۰۰	گاهشمار زندگی بنجامین فرانکلین
-----	--------------------------------

کوتاه در مورد تخصص ترجمه: «دورنمای کلی»

علم جبلّی به کاربردن کلمات، میزان استعداد معنابخشی نویسنده به متن در مقام فرمانروای جهان معنا را می‌رساند. هر استفاده مهارت‌نمای دیگر از کلمات، چیزی جز فقر معنوی است که در رهیافت‌های نیم‌بند خود متوهم تکامل است. این مسئله در ترجمه‌های خوب و نایاب عصر ما، ترجمه‌های گاه ولو صحیح اما نیمه‌رازان حساس‌تر است. زیرا اعتبار نویسنده اصلی اثر را، همچنین استفاده صحیح او از کلمات، و مرجعیت‌اش را مخدوش می‌سازد. چنانکه هنوز در لایه دوم هم‌دستی با رشته اصلی، یعنی حاق فضای تاریخی و معنای متن خانه نکرده - گیرم تمامی معانی را در لایه نخست یعنی ظاهر صحیح برگردان درست دریافته و حتی از این لحاظ حاصلی مقبول پیش نهاده - اما باز و عیناً، به این دلیل دلکش از آب در نمی‌آید که طبعاً فاقد الهامی هم منشأ با اصل اثر در بازآفرینی و سیلان وفادار معانی در زبان دوم است؛ به زبان ساده: آشکار است که کسی که در زبان مادری خود فیلسوف نیست نمی‌تواند ترجمه‌ای رسا و شایسته از اثری فلسفی به انجام رساند، همچنان است نتیجه قلم کسی که در زبان مادری خود داستان نویس شاعر یا... نیست؛ زیرا او دست آخر هرگز ترجمه مسلطی از همان نوع ادبیات (ژانر) از زبان دیگر به انجام نخواهد رساند! به دیگر سخن: زیرا قابلیت رسوخ در مغز مفاهیم را ندارد یا اگر دارد فاقد تسلط لازم در باز فلسفیدن، باز روایت یا بازسرایی متناظر آن در زبان خود است. این ترجمه الکن گرچه به هر ترتیب صورتی ارایه داده است، اما مترجم آن، گاه با همه اشتها یا شأن آکادمیک (زیرا خوشبختانه نبوغ در حصر

تحصیلات الزامی دانشگاهی نیست و برعکس حتی موجد آن بوده است) هنوز راهبر ذی صلاحی در هرچه بهتر پیش بردن کاروان کتاب به سوی دلکشی‌هایی همسان با زبان مبدأ در زبان مقصد نیست؛ گو این که اساساً از ساختار یا حال و هوای حقیقی و همه چیز تمام کار در زبان مبدأ نیز شناختی ژرف‌تر ندارد تا آن را در زبان دوم بازآفرینند! درینصورت چنانچه از ترجمه عین به عین کلمات یا حتی روبرداشت صرف از معنای ظاهری آنها درگذریم، صعوبت و سترگی کار ترجمه درست در همین پل مستحکمی ست که مترجم با شناختی عمیق‌تر میان جوهر معانی دو زبان می‌زند و به کیمیا، بدلی عین به عین با اصل می‌سازد. اما مترجم ناقابل که حتی علاوه بر این که برای چنین کاری ساخته نشده (زیرا قریحه نویسندگی ندارد) راه کوره‌ای پرت را به عنوان مسیری غائی طی می‌کند، با خوب دریافتن فضای مطلب و به تبع، خوب باز نوشتن آن، ضعف موقعیت‌اش را بیشتر آشکار می‌کند. زیرا خوب نوشتن ذاتی‌اش به سان نیرویی مخرب، فریگی توان‌اش را از خوب تفهیم و انتقال معنی افزایش می‌دهد. او به آهنگ معنا خیانت می‌کند زیرا نتوانسته معنا و ضریب‌آهنگ چیزها را در زبان دوم به درستی زندگی کند. هنوز به عنوان نویسنده موضوع را به درستی دریافته و ملتفت آن نیست که معنا می‌باید با چه انطباق عین به عینی با آهنگ که آفریده گردد و هیچ از محتوا و صورت کم نداشته باشد، همچنانکه محصول نهایی از معنای سلیس و استادانه‌ای از فراآفرینی بسزایی از جوهر متن باشد و بدرستی از غریبال فهم محیطی او عبور کرده باشد. باری نمونه‌هایی از فجایع ترجمه‌هایی که هیچ کدام از این ویژگی‌ها را ندارند در تاریخ معاصر ترجمه ما کم نیست، آثاری که حتی بازار خوبی برای ناشران و مخاطبان‌شان نیز یافته‌اند. این صنعتکاران در هیمنه تبختر کاذب این که کارستانی کرده‌اند به خود بالیده‌اند و با صرافت و یقین هر چه تمام‌تر مهیای کار بعدیشان گشته‌اند! اما حاصل نقد این آثار حتی در یک رصد تاریخی زودرس چیزی جز افزودن بر دامنه ناآگاهی و گنگی عمومی نیست. و وائسفا که این آثار گاه سطح سلیقه روز را نیز معین می‌کنند. این نقصان خوش آراسته و خاموش، بخصوص در مورد آثار فلسفی‌تر آشکارگی بیشتری دارد (نه مثلاً حتی از ترجمه یک مقاله سلیس و روان ولتر یا یک رمان باب روز بازاری ساده)، کما این که چنانچه پیشینه خواننده، آموزشی صحیح بوده باشد

پس از اتمام کتاب یا بویژه گذران چند روزی از آن، سواد وی را از این بهجت منور نمی‌کند که من کتاب خوبی یا علاوه بر خوب، کتاب عمیقی خوانده‌ام! لذتی روحی برده‌ام یا برآستی چیزی دندان‌گیر به علمام افزوده شده است. (سه خصلتی که مهم‌ترین شاخصه‌های کتاب خوب است، من شرح مبسوط آن را در مقاله «زندگی کتاب‌ها»^۱ آورده‌ام، بخصوص کتاب‌هایی که پس از سی و چند سالگی اشباع‌مان می‌کنند) علاوه بر آن که چنانچه از پژوهی کاذب آرایه‌های نشر نیز بگذریم، در مورد آثار داستانی یا روان‌شناسانه با دامنه‌هایی متناظر نیز وضع آنچنان بهتر نیست. بخصوص که گاه ضعف‌گزینش مترجم، مهارت مقبول او در برگردان را زیر سوال می‌برد؛ زیرا از اول توان تشخیص کتاب بزرگ را نداشته است.

اما از این جا می‌توان در بحث تخصصی ترجمه به دقتی فنی تر رسید:

وقتی هنوز قامت کلام را با معنامندی صریح آهنگ کلمات مقصد طی نشده، چگونه ترجمه می‌تواند معنا را به‌عنوان ملتزم شکوهمند موجودیت‌اش تحمل کند؟ و این همان تفاوت خطیر فهم رو برداشت (مثل ماشین ترجمه اینترنتی) با فهم ادراکی است. زیرا مقیاس فراورانه آفرینش‌گری ادبی یک مترجم متعالی علاوه بر این که بی‌عیب‌اش در انطباق استادانه معنا و آهنگ کلام به‌عنوان نویسنده، از فهم ادراکی بلامنازع‌اش سیراب می‌گردد؛ و هم بدیهی ست از آنجا که یک اثر دلربا در متن فرهنگ زبانی خود آفریده شده، عمده وظیفه مترجم ایجاد دوباره همان فرهنگ، فضا و تناظر در مابه‌ازای زبانی خود است تا کار در زبان دوم نیز با همان دلکشی فرمانروایی کند؛ همچنین تا آنجا که درست تداومی از همان مصداقی باشد که افلاطون در رساله ایون به آن اشاره می‌کند: «هنر شارح یا راوی اثر سترگ ادبی نیز می‌باید پیوندانی مستحکم با حلقه نخست جاذبه‌خدایی اصل الهام هنری و بارقه اولیه داشته باشد ورنه کاری سست خواهد بود.» و به زعم من این قاعده حتی در ترجمه نیز و بخصوص ترجمه‌های مفهومی ترکه در آوردنشان راهی جز همزیستی با مغز مفاهیم مبدأ ندارد جاری ست، زیرا درینجا هرگز ترجمه عین به عین از سطح

کلام، کار عیار آبدیده‌ای را نمی‌کند که از کارخانه قلم مترجمی سخندان برون تراویده است. ناگفته پیداست که معکوس این وضعیت، ردی سرسام‌آور از ناکارآمدی فهم روبرداشت است که گاه و البته حاصل آن، نمود فریبنده‌ای می‌شود که ما اغلب آن را به عنوان ترجمه متن اصلی می‌خوانیم و می‌کوشیم به خود تلقین کنیم که کتابی مدرن، پیشرو و شوربختانه از این لحاظ خوب خوانده‌ایم! و اینگونه است که نیروهایی گول و منگ سطح سلیقه به اصطلاح امروزی ما را می‌سازند که حتی با آن به مصاف جلوه فروشی نیز می‌رویم! یا بدتر، حتی وقتی به این وضعیت نیز خودآگاهیم، دلیلی برای وارheidن از آن نداریم، مگر کاری زبده ترناخواسته چون تحفه‌ای از غیب احوالمان را تغییر دهد! با همین رویکرد، من در تمام این سه سالی که با متن *فرانکلین* زیستم به همان اندازه که از ترجمه شایسته بی شمار کلاسیک‌های ادبیات جهان در فهرست خود مشغوف می‌شدم، آثاری که عمر و تلاشی مستوفی در آینده را طلب می‌کند (همواره دلواپس ترجمه‌های تازه از به خصوص آثار برجسته ادبیات جهان به فارسی نیز بوده‌ام که بیشتر عزم محققان دلبانه و ستودنی مترجمی کوشا و دلسوخته را تحت الشعاع حضور غیر ضروری نمود قرار می‌دهند! زیرا ولو اتفاقی، اما عموماً از روی شناختی عمیق و ضروری پیش نشده‌اند. و اما چنانکه ذکرش رفت مقوله ترجمه‌های بخصوص مفهومی را به همان اندازه که ترجمه داستان‌ها - صرف نظر از ترجمه‌های ناکارآمد - می‌تواند به نسبت سهل تر باشد، دشوارتر است و مشکل مضاعف آنجاست که مخاطب بی تقصیر و غیر حرفه‌ای که گاه این عیوب بزرگ را در ترجمه مورد ملاحظه قرار نمی‌دهد علاوه بر مشکلات دیگر، دایره برداشت‌اش از آثار بزرگان جهان را نیز بر مبنای همان ترجمه‌ها می‌گذارد! ترجمه‌هایی که باز اگر از عدم معادل‌گزارای‌های پخته رنج نبرده باشند از سهل انگاری فقدان ژرفا، و اگر نه از احاطه پستین آفریدن نثر متناظر و درخور به زبان مبدأ، بلکه از خودباوری کاذب به این‌که من در زبان مقصد بهترین نثر ممکن را آفریده‌ام در عذاب‌اند و مخاطبان خود را ناخودآگاه در جشن ناکارآمدی‌شان شریک می‌سازند. این واقعیت بغرنج و نهان اتفاقاً زمانی رخ می‌نماید که شما حتی پس از خواندن جزییات مقبول تأثیرها در صفحات فلان ترجمه، دست آخر و سرجمع دل به تأیید یک کل واحد منسجم

از تأثیر نمی‌دهید! ساعاتی یا چند روزی از خواندن کتاب فارغ شده‌اید (و مهم قضاوت در این لحظه‌هاست) که هرگز تمنای دوباره بازگشتن به آن را نخواهید داشت.

باری، من در این ترجمه — تا آنجا که امیدوارم در زمره فوق نباشد — در کمال وسواس، حتی تا آنجا که اغلب فرهنگ‌های انگلیسی به فارسی افاده معنا نمی‌کرد، مجبور شدم عملاً واژه‌ها را بر بنیان تعاریف مدخل هر واژه در آکسفورد (انگلیسی به انگلیسی) برسام. هرکجا یک برابر فارسی مفهوم مورد قصد کلمه انگلیسی را نمی‌رساند دو برابر متصل برای آن ساختم تا حق مفهوم کلمه مبدأ برای خواننده زبان مقصد روشن‌تر شود. تا هر کلمه یا جمله را خوب نفهمیدیم در فارسی بازش نیافریدیم چنان‌که گاه با یک پاراگراف چند روز زیستم تا از آن کشف معما کردیم. گاه اگر پرده‌ای از روایت، بی‌کلمه یا جمله‌ای اتصالی که رابط معقول سیاق و سباق است مستند داستانی (و مشخصاً همان داستانی) است، به پرده‌ای دیگر می‌پیوست. حتی المقدور با رابط‌هایی چون: واما — حالا — باری — بدین سان — در هر حال — و... روان‌تر ساختم یا بیش و کم چنانچه جمله کوتاه اضافه‌ای مفهوم را بسنده را شفاف‌تر می‌کرد، بی‌آنکه از ساحت متن تخطی کنم، در عین حفظ سلاسه منظور جملات، به اصالت عین به عین و صوری ترجمان متن وفادار نماندم و کوشیدم ترجمه‌ای عمیق‌تر و نزدیک‌تر به حاق متن پیش نهم؛ زیرا به نظرم برگزیدن هر راهی جز این، آشکارا در فن ترجمه برگزیدن ساده‌ترین راه، بی‌پیمودن تظور پرزحمت درک و بازآفرینی صحیح مفهوم از جوهر و لایه دوم معنای زبان مبدأ در رونمای زبان مقصد و ایجاد تعلیقی بی‌معنا در زبان دوم بود که به جای لذت، حاصلی جز خستگی ذهنی خواننده را به بار نمی‌آورد یعنی همان مواردی که پیشتر به امکان وجود نمونه‌های مخبط آن اشاره کردم. با این همه هر چند از این پس برای برگردان کلاسیک‌های بزرگ تاریخ فرهنگ و ادبیات جهان (به گزینش خودم) راه توانفرسایی در پیش دارم اما دستکم در این فقره بعنوان اولین کارم، خاکسارانه برآتم که این برگردان از معایبی که بر من پوشیده است تهی نیست. برای جبران این اشتباهات احتمالی، گرچه به ناگزیر خود آموخته کارکرده‌ام اما صمیمانه نیازمند نکات ارزنده دانشوری هستم که به فضای تاریخی متن، بار

معنایی واژگان انگلیسی در قرن هجدهم، تاریخ ادبیات امریکا و کاروری‌های ویژه نویسنده از واژگان مسلط باشد تا افق متن را بیش از این گسترده سازد، گوا این‌که برگردان پیش‌رو در نهایت چیزی جز بضاعت اندک قلم این حقیر نیست. دست آخر امیدوارم به غیراز کارهای تالیفی، تراز قلم و نثرم آنقدر مقبول باشد که روزی در زمره نویسندگانی قرار گیرم که خوانندگان درخواست خواندن هر اثری را ترجیحاً به تألیف یا ترجمه او داشته باشند.

و هو خیر ناصر و معین

بهنام چهارزاد ۲۷ / دی / ۱۳۹۵

پیشگفتار مترجم

گاه برای اندیشیدن به نابغه‌ای یا برای آنکه او جزوی حیاتی از زندگی ذهنمان گردد، خواندن نامه‌ها و مکاتبات طول زندگی‌اش، متفاوت از نوشته‌های دیگری که لزوماً به قصد یادداشت یا یک زندگی‌نگاری شخصی به تحریر آمده یا حتی در مواردی که می‌تواند یک دستکاری، اصلاحی یا اجتماعی باشد، تشنگی خواننده را از نوشیدن جرعه‌هایی که ساز که در عین حال راهی نیز به چهره دیگری از نویسنده می‌برد، سیراب می‌کند. این دستکم، باور او را کاملاً از این جهت‌یابی متوهم دور می‌کند که از آن نویسنده تعبیری را به‌عنوان داشته باشد و با ارزشگذاری مطلق تنها یک بُعد قضاوت‌اش کند. خواه این خواننده در یک سنت مرسوم بی‌روح آکادمیک بار آمده یا به هر نوع، داعیه امتیازی منحصر و آزاد در درک متون ادبی داشته باشد؛ معکوس این واقعیت نیز صحیح است؛ بدان معنا که خواندن یک یا دو نوشته فنی یا ادبی از نویسنده‌ای به معنای شناخت کامل تمامی جوانب خلاقانه ذهن او نیست. بنجامین فرانکلین، نویسنده، متفکر، مصلح اجتماعی، قانون‌گذار، دانشمند فیزیک و... از جمله این افراد نادری‌ست که ذهنی پویا و چندوجهی در ارائه دستاوردهای روحی - حداقل تا آنجا که به محدوده زندگی واقعی انسانی و بهبود آن مربوط می‌شود - دارند. افرادی که بیهوده با کلمات بازی نمی‌کنند یا با ارائه نگاهی مکرر به موضوعی چندباره اندیشیده شده از سوی قداما، نه مکتب راه می‌اندازند نه در سودای انتقال مفاهیمی به دیگرانند که عملاً بی‌خاصیت مانده، نتیجه‌ای جز نظورورزی‌های بی‌حاصل برخی فیلسوفان ندارد. اما این متفکران که نه حرف لغو زده‌اند و نه

پس از گذر قرن‌ها با اعتبار دکان‌واری، مثلاً حتی طی نیم قرن یا یک قرن فلسفه بازی‌ها و نظربافی‌ها، بازار خود را گرم نگه داشته‌اند، همچنان لازم نیست برای دلوپسی از انطباق عظمت روح خود با روح اعصار بعدی در انتظار پیشرفت‌های فکری، علمی یا... در جامعه بشری باشند. گوا اینکه برعکس انسان‌های بزرگی چون هومر، فردوسی، شکسپیر، مولوی، دانت، گوته، سعدی، حافظ، ابن‌سینا، افلاطون، ملاصدرا و... بوده‌اند که بشریت بخش عظیمی از فرهنگ خود را «آنجا که فرهنگ خاستگاه کاربردی علوم نیز می‌شود و احاطه‌ای حکیمانه به آنها می‌یابد» پس از کتب مقدس و آسمانی، البته مدیون آنهاست. این اندیشمندان پیش از هرچیز از اقبال درکی والا از زمانه و زندگی برخوردار بودند و آنگاه که به قافله بیان پیوسته‌اند آثاری برجای گذاردند که مؤید فضیلت و آسایش معنوی ما بوده است و از همین جاست که ادبیات هرچه روحی‌تر است پالایش بیشتری می‌بخشد. اما در اینجا نمی‌باید از آن شمار نوابغی نیز غافل ماند که از جنس و منشأ همین مرجعیت، حاصل از رونق واقعی و زندگی علمی و اجتماعی ما را نیز ارتقا داده‌اند تا آسایش آن بیشتر شود. مساحت این واقعیت، قوانین معقول‌تر، اختراعات رفاه‌بخش، جامعیت یک تفکر به مثابه شکل‌دهنده مطمئن یک زندگی عینی - اجتماعی موفق و... از دستاوردهای فقط آنان در زمره حکیمان جامعه خویش بوده است. مقصود آن، که بی‌مناسبت نیست تا در این جا از نو واژه حکیم را در زبان پارسی احیا کنیم، زیرا تنها حکیم و شمس حکیمانه است که علی‌رغم پیشرفت‌های گسترده علوم، کلیت را در جزئیات درک کرده بر آن فرمان می‌راند، حدس‌اش می‌زند برآورده‌اش می‌کند و جریانی از هدایت را طرح می‌افکند که حتی از متخصصان محض علوم نیز ساخته نیست. درست همانند پزشکی که از طب تنها علم آن را کسب کرده و نه جامعیت تخصص حکیمانه آن و اشراف همه‌جانبه بر وضعیت خاص و متمایز یک بیماری را، ولو در موقعیتی که بیمار ظاهراً مبتلا به مرضی عام است که راهکارهای معلومی در پزشکی بر آن مترتب می‌باشد؛ چه، گاه همین حکمت درک تمایزها، کارسازی موثرتری برای بیمار می‌کند. به همین دلیل شاید عجیب نباشد که به معنای مزبور بتوان معدودی از پزشکان را یافت که آثار پزشکی بقراط، جالینوس یا ابن‌سینا (قانون در طب)، رازی و... را با جان و دل خوانده باشند بی‌آنکه در توهم

آن باشند که کل اصول قابل اشاره در آثار این حکیمان امروز بکلی مردود است! شخصیت ذوابعد بنجامین فرانکلین در همین دسته از دانایان قرار می‌گیرد. هرچند در اینجا می‌توان پرسش مهم‌تری را طرح افکند؛ بدان معنا که حکمت، نشانه شورهای نایاب است و آیا بدین معنی می‌توان هر فعال علم، هر پزشک یا هر دانشور یک بُعدی را در رشته خود حکیم نیز خواند؟ آیا ماهیت احاطه کلی حکمای قدیم بر تمامی علوم، از جمله ارسطو، ابن‌سینا و... به راستی به جهت عدم وسعت علوم زمانه بود؟

من در این مجال اندک، از گستردن بیشتر این بحث و ارتباط آن با شخصیت چندجانبه دکتر بنجامین فرانکلین درز می‌گیرم و به زندگی و آثار او برمی‌گردم؛ زیرا تابعیت چندجانبه ذهن خلاق او این امکان را در اختیار ما می‌گذارد تا با خواندن نامه‌ها، مقالات، فکاهی‌ها، زندگی‌نوشت، آثار علمی و... در او به دیدار انسانی بزرگ و معجزانه و این ویژگی بارزی است که چنانچه از ادعاها و جاه‌طلبی‌های صرف بگذریم، هنوز در معدودی افراد آدمی ظاهر می‌شود. زیرا اگر ما در انبوه فضای کادب ادبیات و در تأثیر نامانای گونه‌ای که این ادبیات، جهان را دریافته و به ما ابلاغ می‌کند، نگردیم (نوگرایی والا از این مقوله مستثنی است) و دو، سه یا چند دهه بعد آن را بگذاریم، درخواهیم یافت که گوهری از عشق و حکمت در جان بشری هست که موجب می‌شود هنوز حافظ، سعدی، گوته، شکسپیر، فرانکلین و... برایمان سودمندتر از بسیاری نوآوران جلوه نمای دیگر (و نه نوآوری‌های ژرف) باشند و این دقیقاً یکی از خواص آثار کلاسیک است.

در مورد اکتشافات علمی او از پدیده الکتریسته یا بارقه طبیعی، همین بس که وسعت علمی تری که کار او به این پدیده بخشید، مسیر آن را به عنوان علمی واقعی هموار ساخت تا در دنباله و بر بنیان آن، کشفیات و اختراعات الکتریکی در قرن نوزدهم به قله‌هایی درخشان‌تر رسد. از جمله کشفیات میشل فارادی و اختراع دستگاه تلگراف بر مبنای کاوش‌های الکتریکی پیشین، اختراع م‌حرز روشنائی الکتریکی توسط توماس ادیسون و...

از این رو، حتی امروز خواندن آثار علمی فرانکلین نیز مسرت بخش است، چه، مرجعیت آموزه‌های تأثیر تاریخی رساله‌های الکتریکی او یا کاوش‌های علمی

وی، همچنان مبین نقش زیربنایی در پیشرفت فیزیک الکتریسته و علت آن بود تا به قول جان آدامز (دومین رییس جمهور امریکا) آشکارا در زمانه خود به صیت شهرتی فراتر از نیوتن، ولتر و لایب‌نیتز که در متن خود اروپا کار می‌کردند دست یابد. فرانکلین از خلاقیتش، همانقدر به‌طور خصوصی‌تر، در هیجانان کارهای علمی شخصی‌اش در مسیر بارقه طبیعی بهره می‌جست که در ارائه طرح‌های اجتماعی و مذاکرات دیپلماتیک یا نوشتن مطالب آموزنده و سرگرم‌کننده در جراید. به‌همین دلیل من حداقل میان خلاقیت‌های ادبی، اجتماعی و علمی او تمایزی قائل نمی‌شوم، بخصوص که تبلور معنویت وجه ادبی نبوغ او برای زمانه ما، کارسازتر از هر نوشتار مخیل بی‌اصالت است که حتی گاه بازار مطلوبی نیز می‌یابد. زیرا ادبیات و منش امثال فرانکلین، برای ارتزاق و بهره‌رسانی مخاطب خود در انتظار تغییر نظام‌ها و دیدگاه‌های ادبی هر عصری نمی‌ماند بلکه آن سنجیده شود! و آشکارا متعلق به تمام اعصار است، چه اثری کلاسیک است و چه یک مایه‌یک مایه‌ها و دعای منتقدین و نظرورزان هر دوره را از پیش عقیقه می‌آورد و ملغی ساخته است، چرا که راهی مستقیم به ضمائر و دل‌های مردمان هر عصر دارد و شگفتا که دل آدمی در مقیاس عمومی‌اش تن به دعای اختصاصی و شخصی عصری نمی‌دهد؛ در برابر تبلیغات رنگ نمی‌بازد و تسلیم نواندیشی‌های مجنون نمی‌گردد؛ کما این‌که، هموست که کلاسیک بودن اثر را در معبر خروجی زمانی، درفاصله باریک میان عامی‌خوانی مقطعی یک اثر و حاق معنای شاخصه‌های مانای هنری آن تأیید می‌کند. اما یک کتابخوان خوب به‌خصوص که به آثار مهم ادبیات جهان مسلط باشد (اگر حتی احتیاطاً لذت خوانش محض را امری کاربردی ندانیم) و چیزی جز وجه کاربردی و جدی آن برای روح خود مدنظر نداشته باشد، طبعاً، پس از خواندن کتاب به دنبال مصداق‌های بیرونی آن می‌گردد تا به هر علتی در ذهن‌اش با آن به همداستانی رسد. ادبیات غیرداستانی، یعنی ادبیات مستند (غیرمخیل یا Fictionless) فرصت بهتری برای این‌گونه همذاتی فراهم می‌آورد زیرا از رویارویی عین‌به‌عین نویسنده یا نابغه با محیطی حاصل آمده که آن را تجربه کرده است. زندگی‌نامه‌ها و نامه‌های بزرگان جهان تا حدودی از این قسم ادبیات محسوب می‌شود، زیرا فایده جنبی خواندن زندگی‌نامه‌های خودنوشت

نیز آن است که نویسنده بی آن که مجبور باشد به مصاف وضعیتِ مُخیل برود، مواجههٔ کاملاً واقع‌گرایانهٔ خود با اصل زندگیش را به تحریر می‌کشد و دراصل از آنچه حقیقتاً زندگی کرده داستانی مستند مکتوب می‌کند. مثلاً، ما با خواندن نامه‌های سفر ۱۷۲۶ فرانکلین به انگلستان، فارغ از آن که در جریان مستقیم لحظه‌هایی واقع می‌شویم که به قلم جوانی بیست ساله به تحریر آمده، خاطرمان هم جمع می‌شود که در مرز نامعلوم میان تخیل و استناد به واقعیت، معلق نیستیم. هرچند این به معنای آن نیست که ادبیات مُخیل یا مُخیل مستند، توان درهم شکستن این مرز و ملحق کردن ما به همذاتی با خود را نداشته باشد. ادبیات مُخیل اگر در اثر عدم شناخت گستردهٔ مردمان یک عصر یا کشور از ادبیات جهان، به کام ادبیات نازل بومی نویسی نیفتد اصلاً می‌بایست بخش‌های ناشناخته روح و احساس و سیراب نماید که نمونه‌های بسیاری از آن را در ادبیات جهان درمی‌یابیم: هنری فیلدینگ، ساموئل ریچاردسون، ژان ژاک روسو، گوته، تولستوی، داستایفسکی و... با این همه، در اینجا تفاوت مهم پایهٔ استنادی تأثیرهاست. تمامی هم ادبیات مستند در اهدای رشد فرهنگی به جامعهٔ خود نیز همین است. در تکمیل این واقعیت، مورد شخص فرانکلین، همچنین باید افزود که او در عین حال، خط رابط انگلیس و روایت ژورنالیستی و گزارشی، به حوزهٔ روایت ادبی و داستانی است که می‌تواند بسیار برای روزنامه نگاران آموزنده باشد. قلم فرانکلین در روایت ادبی زندگی نوشت خود، فصل الخطابی است میان قلم اخباری-گزارشی (ژورنالیستی) و قلم داستانی [بخصوص لحظه‌های نفس‌گیر و استادانهٔ توصیف شکست بریتانیایی‌ها در خاک آمریکا به سرکردگی ژنرال برادوک (بخش سوم)] یا نمونه‌های گزارش ژورنالی-خبری او که ترجمهٔ برخی از آنها در پانوشته‌های آخر کتاب آمده]. بدین ترتیب، توگویی فرانکلین بی آنکه بخواهد، از این گونهٔ استنادهای کاملاً اخباری، از حقیقت نهفته در واقعیات، در اصل، محشری ادبی ارانه می‌دهد! زیرا، چه بسا جامعهٔ مدرن پس از نیمهٔ قرن نوزدهم در اروپا، اتفاقاً بر سر آن رفت تا از این گونهٔ روایت اخباری-گزارشی و هیجانی که در آن نهفته است ادبیاتی قابل توجه بسازد (از این جنبه می‌توان فرانتس کافکا یا حتی گاه آلن پو را مثال زد) بنجامین فرانکلین، همچنین نمایندهٔ تام مرجعیت عقل‌گرایی قرن هجدهم از

آبخور عقل‌گرایی معظم فرهنگ کلاسیک لاتین باستان است. شاید هیچ فیلسوف باستانی یا مدرن به سان فرانکلین اتحاد طبیعی میان دانش و آنچه در فرهنگ باستانی لاتین (virtue فضیلت، گرنامیگی همت و...) نامیده می‌شود را طی طرح‌های مختلفی که برای روشن ساختن ذهن عمومی مردمان یا به قول دی‌اچ. لارنس جنگل تاریک روح بشر به انجام رساند، عملی نداشت. برای نمونه، کوشش‌های منحصر به فرد او در ساختن دانشگاه، نیروی نظامی، بیمارستان، کتابخانه، سازمان امداد و آتش‌نشانی در روزگار خود از این شمار بود. اما اینها فقط نوعی پیشگامی ساده در کارهای خیر نبود زیرا همانگونه که استعداد ادبی نمایش، شعر، مقاله، رمان و... به ندرت در آن واحد در کسی مجموع می‌گردد (یا مثلاً استعداد توأمان ادبیات و نقاشی در یک نفر)، استعداد توأمان علم و ادب نیز به ندرت چون خمیرمایه‌ای از حکمت در یک نفر گرد می‌آیند؛ و فرانکلین از جمله این جان‌ها بود که تمامی مداخلاتش در بهسازی زندگی اجتماعی نمی‌توانست بازتاب چیزهایی چون جمعیت حکیمانه و جوه گوناگون شخصیتی او باشد. زندگی‌نامه او آشکارا مرز میان ایمان و مستند را درمی‌نوردد و بعید است که نتوان آن را هم پایه آثار ادبی قرن هجدهم با قلمداد کرد. این زندگی‌نامه خواه بر اساس سنت مسیحی اقرار به گناهان از زبان خود یا هدف شریفی که خود او در چند صفحه اول بیان می‌دارد: «پیش‌گذاشتن از زندگی برای آیندگان»، در هر حال یک اثر متعالی ادبی با ویژگی‌هایی است که آن را از تاراج هر عصر در امان می‌دارد، از جمله برای من که نخستین انگیزه‌ام از ترجمه این اثر علاقه فرانتس کافکا به آن بود. (کافکا همیشه زندگی خودنوشت فرانکلین را می‌خواند، درست همانطور که مبانی حقوقی سمبولیسم ادبی او در قصر و محاکمه بی تأثیر از داستان میخائیل کله‌هاوس اثر کلايست آلمانی نیز نبود) همانطور که زندگی‌نامه بنجامین فرانکلین، به خصوص قسمت سوم آن با مضمون: «منازعات حقوقی با مالکان»، در نظر من، پلی ست میان خود واقعیت به جهان ایده‌ای ادبی هنجارِ بفرنج نظام حقوقی کافکا در قصر یا اندکی در محاکمه؛ انتقادی که عیناً هرج و مرج حقوقی خود واقعیت تاریخی در فرانکلین را به دامنه صعب و حقوقی هویت‌یابی در سمبولیسم استادانه رمان کافکا (قصر) می‌پیوست و توگویی هر دو را یکی می‌کرد. در این رهیافت، همانطور که

میخائیل کلهاوس اثر کلاسیست در وجاهت ادبیات حقوقی، جریانی مخیل اما واقعی تر از واقعیت است، مجاهدات حقوقی فرانکلین نیز - اگر بحث آنچنان در دامنه مجرد ادبیات باقی نماند - نشانه توفیق مقصود در همین واقعیت محسوب می شود.

و اما، طرح انضباطی متعالی زیستن فرانکلین از روی پرورش قابلیت یا در معنای تحت الفظی آن، هنر به مثابه معادلی لاجرم بر Art، (Art and Virtue) به طور توأمان، هم بر بنیان تحقق بار معنایی Virtue در فرهنگ باستانی لاتین بود که علاوه بر تعریف واژه نامه از لغت Virtue^۱ می توانست به معنای توانایی به قابلیت مندانۀ زیستن، زیستن و فرزانه شدن، تهور در انجام عملی خیر و متعالی و... باشد و هم بر بنیان تأثیر پذیری های جوانی فرانکلین از شیوه گرانمایه زیستن سقراط^۲ تأثیراتش از مکتب رواقیونی چون: سنکا، مارکوس اورلیوس و نیز آموزه های مکتب فیثاغورث استوار باشد. همچنین که بدین سان، تکمله ای باشد بر آموزه های سنی که زیستن با تأکید بر رأفت، نامردم آزاری، بالندگی و سودمند واقع شدن، پاس بالندگی خود را داشتن و از آن نمونه ای پرتوفیق ساختن، یعنی رویکردهایی از زیستن به سالم که تا آنجا که به اخلاق عملی این جهانی مربوط می شد، حتی در ادبیات آموزه های نحل اندیشگی و مشارب عرفانی دیگر جهان نیز جز به آن سفارش نمی شد. همچنین که برای امروز، نمونه کوشش های شهرسازانۀ فرانکلین هنگام تصدی دولتی اش، چیزی جز الگوی پایای بلندهمتی برای دست اندرکاران بهبود زندگی شهری مدرن نیز نیست؛ همانطور که نمونه ایجاد همگرایی سیاسی اش میان کولونی ها، الگوی تفاهم، همزیستی، اتحاد ادیان و خیر و مسالمت جویی در تمام برهه های زمانی برای تمامی بشر و الگویی دیپلماتیک قلمداد خواهد شد و دقیقاً و حداقل همین است که نه در کهنه پذیری زمان می گنجد و نه در کهنه پذیری مشارب فکری. از آنسو خوش انضباطی زیستن فردی حتی در جامعه مدرن

۱. «رفتاری که نشانگر یک اخلاق والای تراز و معیار از نیکی و خوبی باشد» واژه نامه آکسفورد.

۲. با تأکید بر وجوه متعالی با قابلیت زیستن، که تمامی نوشته های افلاطون مشحون از این آموزه بود.

بشری نیز بعنوان استفاده بهینه از وقت یک ضرورت است. چنانکه ولو طرح اخلاقی متعالی زیستن زمینی فرانکلین، ادامه مستقیم فرهنگ باستانی یونان و جامعه اسپارتی به رهبری لیکورگ (زندگی لیکورگ در پلوتارک) باشد - جامعه‌ای که تا پانصد سال در نهی زندگی مادی از نوع تجملی آن و ناضوریات یک زندگی انسانی زیست و لیکورگ مصداق صدور قوانین اجرایی آن بود - این ساده‌زیستی و وقف مهلت روزانه زندگی در انجام امور متعالی‌تر از تجملات و رفاهیات سطحی، صورت متناظر و اصلحی از مدیریت زمان محدود زندگی ست که هم‌هنگام (چنانچه جامعه باستانی بودایی و مکاتب هندی را از آن حذف نکنیم) در جوامع ادیان ابراهیمی نیز نمونه‌ای با زمینه‌هایی عرفانی (و شاید از این جهت متعالی‌تر) از آن به چشم می‌خورد. ساده زیستی، ورع و تقوا در عرفان یهود، مسیحی و اسلامی شاهدی بر آنست. گو این که ما دستکم در فرهنگ خود می‌توانیم نمونه‌ای کامل از این ساده زیستی سالم، ورع و تقوای توأم با پیشبرد و هدایت بهیچ‌گونه تر علولانه‌تر عمر کوتاهمان، به انضمام هدایت زندگی بر بنیان حکم خداوند و استمرار یکام دینی در زندگی فردی و اجتماعی را در پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) و امامت شیعیان حضرت علی (ع) یا باقی امامان مذهب شیعه نیز بازیابیم و اطمینان حاصل کنیم که ولو اولیای الهی به شیوه‌ای اکمل اینگونه‌اند، اما بن مایه آموزه‌های اصلی بزرگان جهان از یک حقیقت سیراب می‌شود و آن هرچه خدایی‌تر زیستن با شاخصه‌هایی ست که مربیان روح انسانی در فرهنگ جهانی در اختیارمان گذارده‌اند. زندگی فرانکلین در تمام وجوهش گوهر دردانه‌ای از والایی‌های رمزآمیز خودآموختگی ست و شاید حتی از همین رو امروز نیز در غرب و شرق جان‌های شریف را به سوی خود میکشد. او در جوانی، در پی تب بیماری مرگباری، برای سنگ مزارش سرود:

اینجا پیکر فرانکلین چاپچی غنوده
 پیکری به سان تن پوش کتابی کهنه
 که امروز برگ‌برگ‌اش از هم گسسته
 و جلد زرین‌اش به تباهی رفته